



### دولت‌سازی: مطالعه مقایسه‌ای اوکراین، لیتوانی، بلاروس و روسیه<sup>۱</sup>

خانم ویدرا فریتز<sup>۲</sup>، متخصص مسایل سیاسی و اقتصادی دنیای کمونیسم و سرزمین‌های شوروی سابق، در جدیدترین اثر خود به فرایند دولت‌سازی در چهار کشور اوکراین، لیتوانی، بلاروس و فدراسیون روسیه از منظر اقتصاد سیاسی با دیدگاهی ساختاری پرداخته است. این کتاب، یک بررسی و تجزیه و تحلیل ماهرانه‌ای است از مطالعات پست کمونیسم که نویسنده اصطلاحاً آن را ساختارسازی و دولت‌سازی نامیده است. مطالعه کتاب، علاوه بر شناخت تاریخی و ساختاری چهار کشوری که فریتز آنها را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است، برای آنان که در پی همگانی کردن دولت‌سازی موفق در کشورهای تازه استقلال یافته می‌باشند نیز مفید و مؤثر خواهد بود.

اثر حاضر، دیدگاه‌های جدیدی را در خصوص جمهوری اوکراین از سال ۱۹۹۲ تا کنون به‌ویژه طی سال‌های انقلاب نارنجی - که تغییر ژرفی بر ساختارهای این کشور گذاشت - ارائه می‌دهد. این کتاب همچنین توسعه سیاسی و اقتصادی را در بلاروس، لیتوانی و روسیه بررسی و با مورد اوکراین مقایسه کرده است. برای درک فرایند تجربی دولت‌سازی از منظر اقتصادی، نویسنده بر سیستم‌های تولید، هزینه و استخراج که آنها را پایه اصلی توانایی دولت به حساب آورده و نیز بر رابطه مدنی بین شهروندان و دولت متمرکز شده است.

---

<sup>۱</sup> Fritz, V. (2008). *State-Building: A Comparative Study of Ukraine, Lithuania, Belarus, and Russia*. Budapest, Hungary: Central European University Press.

<sup>۲</sup> Verena Fritz

سازماندهی کتاب طی ۱۲ فصل صورت پذیرفته است. فصل‌های یک تا چهار، مبانی نظری مورد استفاده نویسندگان جهت تجزیه و تحلیل داده‌ها را معرفی می‌کند. به این ترتیب که فصل اول شامل برخی نکات کلیدی جهت آشنایی با ساختار دولت ملی و فرایندهای دولت‌سازی است. در مجموع، این فصل مفهوم خودمختاری دولت را توضیح می‌دهد و اصطلاحات اصلی در زمینه گستردگی و اعتبار دولت را دربر می‌گیرد. فصول دوم و سوم چارچوبی کلی برای ارزشیابی موفقیت و اعتبار دولت‌ها را بیان می‌دارد. فصل دوم به طور مشخص دو دیدگاه متفاوت را درباره ماهیت دولت ارائه می‌دهد. دیدگاه اول، دولت را به‌عنوان منبع راه حل و دیدگاه دوم، دولت را به‌عنوان سرچشمه تمام مسایل و مشکلات معرفی می‌کند (دولت خوب و دولت بد). فصل سوم با استفاده از مفاهیم نهادگرایی جدید، به پژوهش در خصوص پویایی دولت‌سازی پرداخته و نویسنده در این قسمت بر آن است که اگرچه فروپاشی نظام پیشین بطور بالقوه حائز اهمیت فراوان است، اما عنصر اصلی تغییرات بنیادین در دولت یا دولت‌های جایگزین به حساب نمی‌آید. مبحث اصلی فصل چهارم، بررسی تمایز میان عوامل مسلمی است که بر طبق هر یک از آنها، چهار خط سیر بالقوه دولت‌سازی از یکدیگر تفکیک شده‌اند.

میراث برجای مانده از اتحاد جماهیر شوروی در زمینه مسایل مالی و سطح توسعه یافتگی دولت و نقش آن در عرصه دولت‌سازی پانزده جمهوری تازه استقلال یافته به‌ویژه در اکراین، لیتوانی و بلاروس طی فصل پنجم توضیح داده شده است. این فصل به خوبی اهمیت سطح توسعه یافتگی ساختارهای گذشته و نیز تأثیرات بین‌المللی در حیطه دولت‌سازی کشورهای تازه تأسیس را بیان می‌دارد.

فصل‌های شش تا هشت به بررسی وضعیت کشور اکراین اختصاص دارد و طی این سه فصل، توسعه ساختارهای مالی و عوامل تمیز دهنده این بخش از توسعه در این کشور طی دوره‌های مختلف از سال ۱۹۹۲ الی ۲۰۰۸ به تصویر کشیده شده است. بر اساس این تحقیقات، اکراین نسبت به سه کشور دیگر مورد بررسی، بیشترین عمق و ثبات مالی را دارا می‌باشد، زیرا که این کشور از زمان استقلال هزینه‌های زیادی را صرف ساختارسازی اقتصادی نموده است و به مرور زمان، فرایندهای تغییر مسالمت آمیزی را تجربه نموده است.

اوکراین، بزرگ‌ترین کشور شوروی سابق پس از روسیه، میان تأثیرات استبدادی دوره کوچما<sup>۱</sup> از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴ و جهش دوم به سمت نظام جدید دموکراتیک طی انقلاب نارنجی<sup>۲</sup>، نمونه کامل تعامل گسترده دولت و جامعه محسوب می‌شود؛ اما با این وجود، نظام جدید دموکراتیک در سال ۲۰۰۵ یعنی در طول اولین سال حکومت یوشچنکو<sup>۳</sup> به عنوان رهبر انقلاب نارنجی مستحکم و یک‌پارچه نماند. در ابتدای دهه ۹۰ نیز که اوکراین سال‌های نخستین استقلال را تجربه می‌کرد، دولت دچار ضعف بود. در واقع اگرچه ساختارهای دولت و وضعیت رژیم به واسطه سلطه گروه‌های الیگارش‌ی در اواخر دهه ۹۰ تقویت می‌شد، اما با این وجود، دولت جدید با مشکلات عدیده‌ای دست به گریبان بود که علت بسیاری از آنها نیز به ساختار و تشکیلات دولتی باز می‌گشت. به همین ترتیب، از سال ۲۰۰۵ به بعد نیز دولت‌های نارنجی بر سر برنامه‌ریزی برای دولت و بهبود اعتبار آن دچار اختلاف شدند.

پس از بررسی ساختار دولت در اوکراین، در ادامه مطالب کتاب، دو فصل نه و ده هر یک به فرایندهای دولت‌سازی در بلاروس و لیتوانی تعلق دارد. این دو کشور همسایه، نمونه‌هایی از ایده‌های دولت‌سازی در فضای مخالفت سیاسی شهروندان و گروه‌های سیاسی هستند. در لیتوانی درست پس از اینکه کشور به استقلال دست یافت، رژیم دموکراتیک پدیدار شد که برآمده از ساختارهای اصلاح شده حزب کمونیست پیشین بود و از جنبش ساجودیس<sup>۴</sup> ریشه می‌گرفت. در این کشور هرچند اصلاح نقش دولت به سرعت انجام پذیرفت و بازسازی ساختارهای دولتی با موفقیت صورت گرفت اما در نهایت هزینه‌های سیاسی و اقتصادی هنگفتی را به شهروندان تحمیل نمود. در اوکراین، اتحادیه اروپا پشتیبان محکمی برای دولت بود که فرایند ساختارسازی را در این کشور هدایت کرد و طرح‌هایی برای کم هزینه‌تر نمودن دولت‌سازی پیشنهاد و اجرا نمود؛ اما در لیتوانی وضعیت این‌گونه پیش نرفت. با این وجود، لیتوانی اگرچه به دلیل پیوند میان سیاست و تجارت و سوءاستفاده سیاستمداران این کشور از آشفتگی‌های اقتصادی در رنج بود اما از این لحاظ وضعیت مناسب‌تری را نسبت به اوکراین دارا بود.

<sup>۱</sup>. Kuchma Era

<sup>۲</sup>. Orange Revolution

<sup>۳</sup>. Yushchenko

<sup>۴</sup>. Sajudis

لیتوانی بر خلاف اکراین، مسؤولیت بیشتری را نسبت به شهروندان و جامعه احساس می‌کرد و سوء استفاده از قدرت در این کشور نتایج تلخی را می‌توانست در پی داشته باشد که آشکارترین آنها، اتهام به رئیس جمهور پاکساس<sup>۱</sup> و عزل او در سال ۲۰۰۴ بود. فصل یازدهم کتاب وضعیت و شرایط دولت‌سازی در فدراسیون روسیه و فرایند اصلاح مالیاتی در این کشور را عنوان می‌کند. دقت مطالعه موردی در خصوص روسیه به دو دلیل بیش از موارد دیگر است: اول اینکه به‌طور نسبی در روسیه به همان میزان که هزینه‌ها پایین بوده است، دولت‌سازی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است و دوم اینکه یک جنبه مهم هدف مطالعه فدراسیون روسیه از سوی فریتز، اصلاح ساختار اقتصادی و مالیاتی این کشور بوده است.

روند اصلاح اقتصادی و دولت‌سازی روسیه طی بحران مالی سال ۱۹۹۸ به‌علت اختلال جدی در نظام مالیاتی، به شکست انجامید. اصلاح قوانین مالیاتی به شروع دوباره این روند کمک نمود و این مورد، یکی از اصلی‌ترین اصلاحاتی بود که پوتین طی سال‌های آغازین حضور خود در کاخ کرملین دنبال کرد. در مقایسه با اکراین، در هر دو کشور، مذاکرات بر سر اصلاح قوانین مالیاتی هم‌زمان آغاز شد اما مسکو علی‌رغم موانعی که در نظام فدرال روسیه وجود داشت، چندین سال پیش‌تر از اکراین اصلاحات اساسی را در این خصوص در پیش گرفت.

در نهایت، فریتز در فصل دوازدهم به تجزیه و تحلیل یافته‌های گردآوری شده پرداخته و نتایج تحقیق را که مقایسه روند دولت‌سازی در چهار کشور اکراین، لیتوانی، بلاروس و روسیه می‌باشد، ارائه داده است.

به عقیده وی با نگاهی به فرایند دموکراسی‌سازی در جهان از طریق تجارب متغیر، می‌توان درک کرد که چگونه این چهار کشور در مسیر دموکراسی قرار گرفتند و از لحاظ مطالعه حائز اهمیت گردیده‌اند و امروزه نیز علی‌رغم تمامی نارسایی‌های موجود، دارای یک ساختار دموکراتیک نسبتاً مطلوب می‌باشند.

در واقع فریتز در کتاب خود به‌طور مختصر چهار جاده دموکراسی‌سازی را به بحث می‌گذارد: آزادی‌خواهی، جمهوری‌خواهی، مشارکت و دولت‌سازی. با وجود اینکه مبحث بالا نگاه ویژه‌ای به دموکراسی‌سازی پدید می‌آورد، اما نویسنده در عمل، فرایند دموکراسی‌سازی

<sup>۱</sup>. Paksas

را به دگرگونی مفهومی دموکراسی که در ادبیات فراوان یافت می‌شود اشاره می‌دهد. وی طی تلاشی جهت دوری جستن از تعاریف ساختاری، به‌طور گسترده دموکراسی را به‌عنوان یک فرایند مشروط یا وابسته تاریخی از تشکیل مصداق تعریف می‌کند. بر این اساس، اگرچه فریتز ممکن است ثابت کرده باشد که حقانیت و ثبات دموکراسی صرفاً به نمودها، عقاید و تعابیری که مورد قبول مردم است، وابسته می‌باشد؛ اما به‌نظر می‌رسد که به قدرت و نقش توده‌ها در ایجاد دموکراسی بهای بیشتری داده است.

چنین تعریف گسترده‌ای از دموکراسی، ما را در مقایسه انواع مختلف دموکراسی با کیفیت‌ها و ساختارهای متفاوتی که امروزه در جهان وجود دارد، یاری می‌دهد. در عین حال، با وجود اینکه تجربه دموکراتیک اروپای غربی به تجاربی که دموکراسی‌های شرقی متحمل شده‌اند می‌تواند شباهت زیادی داشته باشد، اما قطعاً نخواهد توانست راهنمایی مناسب برای درک توسعه دموکراتیک در دیگر قسمت‌های نواحی کمونیسم پیشین به‌ویژه در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز باشد. جدای از این نگرانی، هم تجزیه و تحلیل تاریخی و هم مباحث نظری کتاب فریتز با ادبیات دموکراسی‌سازی و پست کمونیستی هماهنگی یکسانی دارد. ضمن اینکه دیدگاهی که مؤلف از مردم‌شناسی سیاسی و تاریخی ناحیه شوروی سابق به خواننده می‌دهد، نگاه کامل‌تری است نسبت به مطالعات گذشته ادبیات دموکراسی‌سازی تطبیقی که از مدت‌ها پیش وجود داشته است.

در این کتاب، فریتز مثالی واضح از فرایندهایی را پیشنهاد می‌دهد که توانایی و کیفیت دولت را از طریق ارزش‌گذاری بر سیاست‌های مالی و ساختارهای سیاسی در جمهوری‌های سابق شوروی افزایش می‌دهد. این اثر در برگیرنده مطالعات موردی کیفی این کشورها است که با بخش کمی که متغیرهای اصلی را در هر پانزده دولت شوروی سابق تحت آزمایش قرار می‌دهد، هماهنگ می‌باشد. در این میان، چهار کشور اکراین، بلاروس، لیتوانی و روسیه به‌طور جداگانه و خاص مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

فریتز حجم زیادی از تجزیه و تحلیل کیفی کتاب را به اکراین اختصاص داده است. به‌طوری که سه فصل از کتاب در مورد تاریخ توسعه دولت اکراین از نخستین دوره ریاست جمهوری لئونید کراوچوک<sup>۱</sup> تا انقلاب نارنجی بحث می‌کند. با این نتیجه‌گیری که عدم توافق بر سر ساختارهای اساسی سیاسی، توانایی دولت اکراین را برای ایجاد و تکمیل

<sup>۱</sup>. Leonid Kravchuk

سیاست‌های مالی و مالیاتی کارآمد مختل نموده است. میراث کمونیستی به‌جا مانده از شوروی سابق و نخبگان جدید، بر سر نفوذ سیاسی در فرایند استقرار ساختارهای جدید سیاسی و اقتصادی رقابت می‌کنند که این وضعیت همچنان منجر به کنش‌هایی میان طرفداران پارلمان و قوه مجریه شده است. فریتز بر این عقیده است که موفقیت‌های اخیر اکرینی‌ها در امر دولت‌سازی به مشارکت اجتماعی مدنی که به‌ویژه طی سال‌های اخیر افزایش چشم‌گیری داشته است مربوط می‌باشد.

فریتز در ادامه، به هر یک از کشورهای بلاروس، لیتوانی و روسیه فصلی جداگانه را اختصاص داده است. بلاروس و لیتوانی در زمینه خط سیر دولت‌سازی دارای ویژگی‌های مشترکی می‌باشند: در هر دو کشور تحکیم سیاسی ساختار رژیم بلافاصله پس از فروپاشی شوروی بوده است، هر دو دولت به‌طور گسترده‌ای توانایی غلبه بر گروه‌های مخرب را داشته‌اند.

وی با مقایسه وضعیت گذشته و کنونی چهار کشور مورد مطالعه در امر دولت‌سازی و استقرار ساختارهای مناسب سیاسی و اقتصادی مبتنی بر دموکراسی و بازار آزاد، بیان می‌دارد احتمال اینکه دولت‌های مقتدر سیاسی (چه مستبد و چه دموکراتیک) ساختارهای مالی و مالیاتی مؤثری را اعمال کنند به نسبت نظام‌های کمونیستی و اشتراکی بیشتر است. بنابراین رژیم‌های مستبد نیز می‌توانند به اندازه رژیم‌های دموکراتیک در برپایی ساختارهای اقتصادی مؤثر، موفق باشند. اما فریتز قصد تعمیم دادن این مباحث را در خصوص اعتبار و کارآمدی دولت ندارد. مثلاً وی می‌پذیرد که اگرچه بلاروس در صدد ایجاد دولتی مؤثر صرف‌نظر از تغییرات دموکراتیک می‌باشد، اما اعتبار دولت به‌طور اجتناب‌ناپذیری پایین می‌آید؛ چراکه حکومت‌های استبدادی اغلب به رژیم‌های قدرت طلب و مطلق‌گرا پیوند می‌خورند. این بدین معنی است که ضمن کاهش حمایت مردمی از رژیم، احتمال فروپاشی دولت نیز افزایش می‌یابد. همان اتفاقی که در ترکمنستان و کره جنوبی افتاد. این نتیجه‌گیری نویسنده، به‌طور قابل ملاحظه‌ای بیش از خصیصه‌های عینی و شواهد تجربی، از استدلالی نشأت می‌گیرد که بر اساس نرم‌های دموکراتیک فرضی قابل توضیح است.

در مجموع می‌توان گفت کتاب فریتز که سرشار از جزئیات تجربی است و تحقیق جامعی از چهار مورد عینی را دربر می‌گیرد، به خوبی جواب‌گوی سؤالاتی است که در زمینه دولت‌سازی و ساختارهای اقتصادی و سیاسی کشورهای بلوک شرق و جمهوری‌های سابق

شوروی به‌ویژه کشورهای اکرین، بلاروس، لیتوانی و روسیه مطرح می‌شود. همچنین این استدلال فریتز که شکل‌گیری ساختارهای سیاسی متصلب بدون دخالت گروه‌های ذی‌نفوذ مخرب از جمله گروه‌های مافیایی و الیگارش‌ی، سیاست‌های دولت‌سازی مؤثرتر و کارآمدتری را به‌دنبال خواهد داشت، کاملاً متقاعد کننده است. علاوه بر این، یافته‌های وی مبنی بر اینکه چنین سیاست‌هایی می‌تواند هم در بسترهای دموکراتیک و هم در زمینه‌های استبدادی وجود داشته باشد، به مرور، مخالفت بیشتری را از جانب نخبگان در پی خواهد داشت.

سمیه بهرامی





پښتونستان د علومو او مطالعاتو فرانسې  
پرتال جامع علومو انساني